

متن پرسش

سلام استاد عزیز: نظر حضرتعالی در خصوص این متن چیست؟ به گزارش رجانیوز، حجت السلام دکتر حسین سوزنچی ازدانش آموختگان ممتاز امام صادق ع... در این باره می نویسد: در میان ما به غلط معروف شده که اسم حضرت علی علیه السلام در قرآن نیامده است؛ ادعایی که بقدری تکرار شده، همه باور کرده ایم و هر جا اسم ایشان را در قرآن ببینیم، آن را ترجمه می کنیم! در روز ۱۹ رمضان سال جاری (۱۴۳۵ ق) در مسجد دانشگاه بوعلی سینای همدان مطلبی درباره اینکه اسم حضرت علی علیه السلام صریحا در همین قرآنی که در دست ماست آمده، ارائه کردم که به نظرم رسید شاید مفید باشد مستندات آن را در اینجا بیاورم و هدیه ای باشد به شیعیان و محبان آن حضرت: مقدمات بحث: (۱) یادمان باشد بنی امیه هزار ماه بر جامعه اسلامی مسلط شد و در این ایام تمام تلاش خود را برای محو نام و یاد علی علیه السلام در پیش گرفت، از جعل روایات فراوان گرفته تا تحریف معنوی قرآن (قرآن کریم قطعا مصون از تحریف ظاهری بوده است؛ اما تحریف معنوی به معنای اینکه در شأن نزول آیات ادعاهای دروغین کنند یا معنای متن را واژگونه جلوه دهند، قطعا رخ داده است) (۲) کسانی که در خصوص تورات و انجیلی که امروزه در دست ماست تحقیق کرده اند نشان داده اند که در زبان اصلی این کتب آسمانی، نام پیامبر خاتم، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده است، اما علمای مغرض این شرایع، به جای اینکه اسم را به همان صورتی که هست باقی بگذارند، اسم را ترجمه می کنند تا ادعا شود نام حضرت در این کتب نیست. مثلا به جای کلمه «محمد» در ترجمه ها از کلمه «پسندیده» استفاده می کنند و مثلا در ترجمه، به جای جمله «محمد از کوه فاران [= کوه نور] آمد» می نویسند: «پسندیده از کوه فاراد آمد» تا کسی نفهمد که نام حضرت محمد (ص) در کتب آسمانی آنها آمده است. (۳) در هزار ماه حکومت بنی امیه (لااقل تا زمان عمر بن عبدالعزیز) بردن نام علی علیه السلام و ذکر فضایل او از بزرگترین جرایم بود و علمای درباری بنی امیه چون جرأت تغییر دادن متن قرآن و امکان حذف نام علی علیه السلام از قرآن کریم را نداشتند همین ترفند را در مورد نام حضرت علی علیه السلام در قرآن انجام دادند و علی رغم تلاشهای امامان شیعه و اصحاب ایشان، غلبه رسانه ای بنی امیه و فرهنگ سازی ای که توسط علمای درباری بنی امیه، و بعد از آن، بنی عباس، انجام شد، به گونه ای شد که کم کم این ترفند به عنوان تفسیر درست آیات قلمداد شد و بعدها حتی بسیاری از علمای شیعه در دام این ترفند افتادند؛ لذا الان که کسی بخواهد خلاف این فضا حرف بزند، از ابتدا ممکن است متهم شود. با توجه به این مقدمات، قبل از ارائه شواهد تاریخی در تفسیر آیات، ابتدا از مخاطب می خواهم خالی الذهن به موارد زیر توجه کنند، بعد نشان خواهم داد که در تفاسیر اهل بیت

و اصحابشان، کاملا این معنا رواج داشته است. مورد اول: در سوره شعرا، آیه ۸۴ این دعای حضرت ابراهیم را نقل می‌فرماید که: «وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ» (یعنی: در میان آیندگان [امت آخرالزمان] «لسان صدق» [= زبان حقیقت] برای من قرار بده. «خداوند در سوره مریم (آیات ۴۹-۵۰) خبر از استجابات این دعا می‌دهد و می‌فرماید: «فَلَمَّا اعْتَزَلْتَهُمْ وَمَا يُعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا؛ وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا» «پس هنگامی که از آن بت‌پرستان و آنچه می‌پرستیدند کناره گرفت، به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و همگی را پیامبر قرار دادیم؛ و از رحمت خود به آنها بخشیدیم و برای آنها لسان صدق را علی قرار دادیم.»

متاسفانه، اغلب مفسران اهل سنت به تبع یکی از علمای درباری بنی‌امیه (به نام مجاهد) جمله « وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا» را به صورت «برای آنها ثنای نیکویی قرار دادیم» [۱] (مثلا در معانی القرآن، نوشته ابوزکریا الفراء (متوفی ۲۰۷)، ج ۲، ص ۱۶۹؛ بیروت: عالم الکتب، ۱۴۰۳) تفسیر کرده‌اند. اگر دقت شود در این تفسیر، «علی» به عنوان صفت برای «لسان صدق» قلمداد شده که به لحاظ دستور زبانی مشکل دارد زیرا فعل «جعلنا» (= قرار دادیم) فعلی است که دو مفعول می‌گیرد؛ یعنی مثلا جمله‌ای که به صورت مبتدا و خبر است را به عنوان دو مفعول این فعل قرار می‌دهند (مثلا جمله «این تابلو عمودی است» را به صورت «این تابلو را عمودی قرار دادم» می‌توان تعبیر کرد). در آیه ۸۴ سوره صافات، حضرت ابراهیم (ع) از خدا می‌خواهد که «برای من لسان صدقی در میان آیندگان قرار بده»، و در این آیه خداوند می‌فرماید «برای ایشان، لسان صدق را علی قرار دادیم» اما مفسر درباری این جمله را این طور تفسیر کرده که خدا فرموده باشد: «برای ایشان ثنای خوبی قرار دادیم». (یعنی فعل «جعل» را یک مفعولی در نظر گرفته و «علی» را صفت «لسان صدق» قلمداد نموده است) بعدیها دیدند که این مشکل هست و گویی در تعبیر «ثناء حسنا» کلمه «علی» کاملا حذف شده و وی فقط کلمه لسان صدق را تفسیر کرده، «علی» را به «مرتفع» تفسیر کردند تا این مشکل هم حل شود. مثلا واحدی (متوفی ۴۶۸) در «الوسیط فی تفسیر القرآن المجید» (بیروت: دارالکتب العلمیه) می‌گوید: « وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ » ثناء حسنا فی الناس، «عَلِيًّا» مرتفعا سائرا فی الناس، فکل أهل الأديان يتولون ابراهیم و ذریته، ویتنون علیهم. «جدای از این اشکال دستور زبانی، آیا واقعا معنای مورد ادعای اینها با سوال حضرت ابراهیم تطابق دارد، یا همان صریح آیه که «لسان صدق درخواستی تو در میان آیندگان، همان علی علیه‌السلام است» معنای آیه است؟ اگر این مفسر درباری تابع بنی‌امیه اصرار دارد که از ادبیات عرب تخطی کند تا اسم علی، اسم علی محسوب نشود، ما چرا از او پیروی کنیم؟ اکنون برای اینکه متهم به تفسیر به رای نشوم اشاره می‌کنم این مطلب که اینجا «علی» اسم امیرالمومنین است، مطلبی است که بسیاری از علمای بزرگ شیعه از ائمه اطهار روایت کرده‌اند. مثلا ابوبصیر از امام صادق علیه‌السلام (بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۵۹)، یونس بن عبدالرحمن از امام رضا علیه‌السلام (بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۵۷) و علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود از امام حسن عسگری (بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۹۳) صریحا این مطلب را نقل کرده‌اند که در اینجا فقط به بیان یونس بن عبدالرحمن بسنده می‌کنیم:

«یونس بن عبدالرحمان به امام رضا علیه السلام عرض کرد: گروهی از من اسم علی در کتاب الله عزوجل را طلب کردند؛ برای آنها این آیه را خواندم که خداوند می‌فرماید: « وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا ». امام به من فرمود: «صدق، هو کذا» (درست گفتمی، این همان است) مورد دوم: یکی از مطالبی که اغلب ما در توضیح اینکه «چرا اسم علی علیه السلام در قرآن نیامده؟» توضیح می‌دهیم که «چون ایشان دشمنان زیادی داشتند و احتمال این بود که به خاطر اسم ایشان در قرآن دست ببرند و قرآن را تحریف کنند و لذا خدا رسماً اسم ایشان را نیاورد.» خداوند صریحاً این مطلب را رد کرده و بعد از اینکه اسم حضرت را آورده، فرموده: «آیا شما گمان می‌کنید که چون یک عده آدم افراطی وجود دارد ما مطلب به این مهمی را در قرآن نمی‌آوریم؟» اما طبق معمول، ما اسم علی (ع) را ترجمه کرده‌ایم و لذا آیه قبل و بعد آن کاملاً بی‌معنا و بی‌ارتباط با این آیه شده است. خداوند در آیات ۴ و ۵ سوره زخرف می‌فرماید: « وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ ؛ أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمْ الذِّكْرَ صَفْحًا أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُّسْرِفِينَ » معنای آیه این است: «قطعا او در ام‌الکتاب [= سوره حمد] نزد ما همان علی حکیم است؛ آیا اگر شما گروهی افراط‌کار هستید، [گمان می‌کنید که در نتیجه] ما از بیان بخشی از ذکر [= قرآن] خودداری می‌کنیم؟» لازم به ذکر است که «ام‌الکتاب» یکی از نامهای سوره حمد است، و در این سوره آمده است که «اهدنا الصراط المستقیم» و در مورد اینکه این صراط چیست، مطلب، از طریق «شخص» معرفی شده نه با اوصافی مانند کارهای خوب و ...؛ یعنی در بیان صراط، به گروهی اشاره شده: « صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ » یک سوالی که برای هر مسلمانی پیش می‌آید این است که مقصود از این «الذین» کیست؟ (ابتدا یادآور می‌شوم که قرآن در موارد متعددی در مورد انجام کاری، از تعبیر جمع (مانند «الذین») استفاده کرده که همه مفسران قبول دارند که فقط یک نفر آن کار را انجام داده است، مانند آیه ۸ سوره منافقون و آیه ۵۵ سوره مائده، که چرایی این گونه تعبیر بحث مفصلی دارد.) اکنون در این آیه می‌فرماید آن کسی که نزد ما در سوره حمد مورد نظر بوده، قطعا علی حکیم (تعبیر علی حکیم همانند تعبیر لقمان حکیم است) است؛ و شما هم گمان نکنید که چون یک عده آدم افراطی هستید، ما از بیان چنین مطلبی در قرآن خودداری می‌کنیم. البته «ام‌الکتاب» در قرآن به گونه‌ای هم به کار رفته که به معنای مرتبه‌ای از قرآن که در لوح محفوظ است باشد (مثلاً: سوره رعد، آیه ۳۹: يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ) و اغلب مفسران هم چون خواسته‌اند همانند برخی از علمای بنی‌امیه (مثل مقاتل بن سلیمان بلخی، متوفی ۱۵۰هـ) [۲] «علی» را به معنای «مرتفع» ترجمه کنند همین معنا را مد نظر قرار داده و این آیه را به آیه قبل آن ارتباط داده‌اند که ضمیر «ه» اشاره به قرآن باشد. جملات قبلی این سوره چنین است: « حم وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ؛ إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ؛ وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ » و با توجه به اینکه ام‌الکتاب را «لوح محفوظ» و علی به «مرتفع» ترجمه شود ظاهراً معنای آیات چنین می‌شود: «حم، قسم به کتاب مبین، ما آن را قرآن عربی قرار دادیم تا شاید بیندیشید، و آن [=قرآن یا کتاب مبین] در لوح محفوظ نزد ما قطعا مرتفع (بلندمرتبه) و حکیم است.» اما چنین ترجمه‌ای چند اشکال دارد. مهمترین اشکال در مرجع

ضمیرهاست. در این تفسیر، ابتدا می‌گوید کتاب مبین، قرآن عربی قرار داده شده، بعد می‌گوید همان در لوح محفوظ، بلندمرتبه و حکیم است. اکنون آیا کتاب مبین همان ام‌الکتاب است یا نیست؟ در هر دو صورت مشکل پیش می‌آید. اگر کسی بگوید کتاب مبین همان ام‌الکتاب و مرتبه آسمانی قرآن است (که از تعبیر جعلناه قرآنا عربیا) چنین برداشت می‌شود، آنگاه لازم می‌آید طبق این تفسیر از آیه ۳، ام‌الکتاب درون ام‌الکتاب باشد (انه فی ام‌الکتاب ...)! و اگر هم بگوییم کتاب مبین، همان مرتبه قرآن عربی و چیزی پایین‌تر از لوح محفوظ (ام‌الکتاب) است، آنگاه آیه ۲ (که کتاب مبین را به صورت قرآن عربی درآوردیم) بی‌معنا می‌شود. (اگر کتاب مبین همان قرآن عربی باشد تبدیل آن به قرآن عربی، اصطلاحاً تحصیل حاصل و لذا محال است) جالب است که عموم مفسرانی که «علی» در این آیه را به معنای «مرتفع و بلند مرتبه» گرفته‌اند ناخواسته به یکی از دو حالت فوق لغزیده و متوجه این پارادوکس نشده‌اند که باید بین معنای آیه ۳ و آیه ۲ با هم جمع کرد (حتی بزرگانی همچون علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۸۵-۸۳؛ ابتدا به گونه‌ای بحث می‌کنند که گویی کتاب مبین همان قرآن عربی است سپس به گونه‌ای بحث می‌کنند که کتاب مبین همان مرتبه ام‌الکتاب و لوح محفوظ است) اما اگر علی را همان اسم حضرت علی بدانیم، چه ام‌الکتاب را نام سوره حمد بدانیم و چه اشاره به لوح محفوظ، در هر دو حالت مشکلی پیش نمی‌آید. فقط قبل از فهم مطلب، باید توجه شود که طبق روایت متواتر حدیث ثقلین که شیعه و سنی آن را روایت کرده، حقیقت باطنی ثقلین، یعنی حقیقت ماورایی قرآن و اهل بیت یکی است و از هم جدایی‌ناپذیر است (انهما لن یفترقا)؛ و این آیات در مقام بیان همین حقیقت است: ترجمه آیات بر اساس تفسیر ام‌الکتاب به معنای سوره حمد: «حم، قسم به [حقیقت ماورایی] کتاب مبین، ما آن [حقیقت ماورایی] را به صورت قرآن عربی درآوردیم تا شاید بیندیشید؛ و همان [حقیقت ماورایی] که [در سوره حمد] بدان اشاره شده [علی حکیم است].» ترجمه آیات بر اساس تفسیر ام‌الکتاب به معنای لوح محفوظ: «حم، قسم به [حقیقت ماورایی] کتاب مبین، ما آن [حقیقت ماورایی] را به صورت قرآن عربی درآوردیم تا شاید بیندیشید؛ و [جلوه دیگر] آن [حقیقت ماورایی] در لوح محفوظی که نزد ماست، همان علی حکیم است.» چنانکه دیده می‌شود بر اساس اینکه کلمه «علی» همان اسم حضرت علی باشد، هم ارتباط آیه با آیات قبل درست می‌شود و هم ارتباط آیه با آیات بعد؛ اما اگر «علی» به معنای مرتفع و بلندمرتبه باشد، اولاً ارتباطی بین آیه و آیه بعد نمی‌ماند و ثانیاً ارتباط آیه با آیات قبل، تکلف‌آمیز می‌شود. مجدداً برای اینکه متهم به تفسیر به رای نشوم در پایان اشاره می‌کنم که در روایات متعددی صریحاً این آیه در توصیف و معرفی حضرت علی علیه‌السلام به کار رفته است (مانند روایت حماد بن عیسی از امام صادق علیه‌السلام که امام فرمود: صراط مستقیم در قرآن همان علی علیه‌السلام است و دلیل بر این مطلب همین آیه است که فرمود او (صراط مستقیم) در ام‌الکتاب (سوره حمد) همان علی حکیم است) [۳] و نیز در بسیاری از زیارات‌نامه‌های حضرت علی (ع) (مانند این زیارت‌نامه از امام صادق علیه‌السلام که در روز غدیر خوانده می‌شود: ... خدایا، شهادت می‌دهم که او امام هدایتگر ارشادکننده رشدیافته است یعنی علی

امیرمومنان که در کتابت این گونه از او یاد کردی که او را ام‌الکتاب، علی حکیم است ... [۴]. *** با این اوصاف آیا نباید اذعان کرد که ما تحت فرهنگ‌سازی بنی‌امیه قرار گرفته‌ایم که باورمان شده که اسم علی در قرآن نیامده است. (لازم به ذکر است که موارد متعدد دیگری نیز وجود دارد که اگر خداوند توفیق داد شاید در فرصتی دیگر بدانها بپردازم. فقط اشاره می‌کنم که دست بر قضا چندی قبل یکی از دوستان از کتابی عربی نام برد که ترجمه عنوانش چنین است: «چرا اسم علی (ع) این اندازه زیاد در قرآن آمده است؟» بنده هنوز فرصت مطالعه این کتاب و اینکه استدلال‌اتش چه اندازه محکم است پیدا نکرده‌ام، و شاید اگر مطالعه کنم دیگر نیازی به ادامه این بحث نباشد) والسلام علیکم و علی من اتبع الهدی شب ۲۱ رمضان ۱۴۳۵ [۱]. عَنِ مُجَاهِدٍ، فِي قَوْلِهِ: «وَأَجْعَلُ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ» قَالَ: ثَنَاءٌ حَسَنًا [۲]. تفسیر مقاتل، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۲۰۰۳: ج ۳، ص ۱۸۵: «وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ» يَقُولُ لِأَهْلِ مَكَّةَ: إِنَّ كَذَبْتُمْ بِهَذَا الْقُرْآنِ، فَإِنَّ نَسَخْتَهُ فِي أَوَّلِ الْكِتَابِ، يَعْنِي اللَّوْحَ الْمَحْفُوظَ، (لَدَيْنَا لَعَلِّيُّ) يَقُولُ: عِنْدَنَا مَرْفُوعٌ، (حَكِيمٌ) يَعْنِي مُحْكَمٌ مِنَ الْبَاطِلِ. [۳]. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ رَجَمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ جَدِّي عَنْ حَمَادِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ قَالَ هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ مَعْرِفَتُهُ وَ الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ - «وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّيُّ حَكِيمٌ» وَ هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فِي أُمِّ الْكِتَابِ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ - «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» معانی الأخبار، ص ۳۳ [۴]. ... فَأَشْهَدُ يَا إِلَهِي أَنَّهُ الْإِمَامُ الْهَادِي الْمُرْشِدُ الرَّشِيدُ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِي ذَكَرْتَهُ فِي كِتَابِكَ فَقُلْتُ «وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّيُّ حَكِيمٌ» ... تهذيب الاحكام، ج ۳، ص ۱۴۵

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: البته شواهدی که استاد سوزنچی آورده‌اند، آن‌طور نیست که نتوان آن را به صورت دیگری توجیه کرد. و در این رابطه علامه طباطبایی دلایلی در مورد عدم نام‌بردن صریح نام حضرت علی «علیه‌السلام» را نکات دیگری می‌دانند که بنده طی یک سؤال و جواب در کتاب «مبانی نظری نبوت و امامت» تنظیم نموده‌ام و آن سؤال و جواب ذیلاً ارسال می‌گردد. موفق باشید

سؤال: با توجه به اهمیت مسئله‌ی امامت و اهمیت مصداق آن یعنی علی(ع)، چرا در قرآن ذکری از حضرت امیرالمؤمنین(ع) به طور صریح نیامده؟

جواب: برای پاسخگویی به این مسئله ابتدا لازم است مواردی روشن شود:

۱- تاریخ گواه است که در زمان نزول قرآن، اختلاف قومی و قبیله‌ای به قدری قوی است که همه چیز حتی دین را تحت الشعاع قرار داده است و با اندک بهانه‌ای اختلاف‌ها سر بر می‌آورد.

۲- اکثریت مردم هنوز ایمانی که در برابر توحید و حکم خدا تسلیم شوند را به دست نیاورده‌اند تا تنها

به آنچه حکم خدا است تسلیم باشند که نمونه‌ی آن را قبلاً در مورد حرث بن نعمان و اعتراضی که به انتصاب حضرت علی(ع) کرد ملاحظه فرمودید.

۳- حضرت علی(ع) با اکثر تازه مسلمانان آن روز، یعنی سرکرده‌های شریک دیروز جنگیده‌است و چندین و چند از پدران و برادران آن‌ها را به قتل رسانده‌است و ایمان این تازه مسلمانان آنچنان قوی نشده که از شریک پدرانشان متنفر باشند، بلکه از علی(ع) ناراحت‌اند و عظمت علی(ع) هم به همین رعایت نکردن میل و رضای سران شریک بوده و هست، به طوری که طبق اسناد تاریخی نصف کشته‌های بدر به دست علی(ع) بوده است.

۴- روش سخن‌گفتن قرآن و هر مکتب تربیتی که بخواهد بشر را در طول تاریخ هدایت کند آن است که اصول کلی را مطرح کند تا بشریت براساس شرایط تاریخی خود از آن اصول و قواعد کلی استفاده کند و با تفکر خود، تکلیف مخصوص به زمان خود را بیابد تا تفکر در دین تعطیل نشود و تاجر جای آن را نگیرد زیرا تأکید مکتب الهی بر روی شخصیت است نه اشخاص.

در نتیجه با توجه به نکات فوق، اگر نام علی(ع) در قرآن برده شده بود، با توجه به آن‌همه تعصب، دیگر دو دسته مسلمان نداشتیم به نام شیعه و سنی، بلکه گروه کثیری از تازه مسلمانان مقابل اصل دین می‌ایستادند و در چنان شرایطی ادامه‌ی اصل اسلام به خطر می‌افتاد به همین جهت با تصریح نکردن به نام علی(ع) در قرآن کاری شد که لجاجت و استکبار بعضی از تازه مسلمانان متعصب نسبت به نفی کلی اسلام برانگیخته نشود.

امام صادق(ع) در جواب سؤال فوق که چرا نام علی(ع) در قرآن نیامده، فرمودند: تعداد نمازها هم در قرآن نیست و یا مثل «بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ» که معلوم نیست خداوند چه چیزی به پیامبر ابلاغ کرده و به عهده‌ی پیامبر است که آن را روشن کنند، زکات را هم قرآن نگفت به چه چیزهایی تعلق می‌گیرد و پیامبر(ص) روشن کردند، همچنان که گفت حج به‌جا آورید، ولی کیفیت را نگفت، جایگاه پیامبر تبیین آیات است.

آیا جریان‌ات بعدی از جمله کشتن شیعیان حضرت علی(ع) به صرف شیعه‌بودن و حتی کشتن فرزند حضرت فاطمه‌زهرا(س) در صحرائی کربلا، نشان نداد که عده‌ای در عین ادعای اسلامیت به هر قیمتی حاضر به پذیرفتن خط زلال اسلام در مسیر اهل‌البیت(ع) نبودند؟ و لذا اگر نام علی(ع) در قرآن آمده بود براساس کینه با آن بزرگوار با اصل قرآن مقابله می‌کردند و حریم قرآن را می‌شکستند. و خداوند با عدم طرح نام علی(ع) در قرآن، قرآن را از چنین تجاوزاتی حفظ کرد.

از طرفی پیامبر خدا(ص) با تأیید علی(ع) در موارد مختلف، حجت را بر مردم تمام فرمودند. پیامبر(ص) می‌فرماید: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ» [۱] من شهر علم

می‌باشم و علی دروازه‌ی آن شهر است، پس کسی که طالب علم است باید از دروازه‌ی آن وارد شود تا به علم برسد.

روایت فوق در متون علماء اهل سنت مورد پذیرش آن‌ها است و قبول دارند که چنین سخنی از پیامبر(ص) صادر شده به طوری که احمد حنبل از هشت طریق آن را روایت کرده. این روایات می‌رساند که هم‌هی امت باید به امیرالمؤمنین(ع) رجوع کنند و وصول به علم پیامبر(ص) از ناحیه‌ی علی(ع) ممکن است و می‌رساند که علی(ع) اَعْلَمَ جمیع امت است و مسلم چنین کسی باید بعد از پیامبر(ص) ولایت جامعه‌ی اسلامی را به عهده داشته باشد تا امت را در جمیع امور به هدایت برساند.

با اندکی تفکر در قرآن و توجه به سخنان پیامبر(ص) به راحتی روشن می‌شود که عالی‌ترین مصداق بعد از رسول‌الله(ص)، برای ادامه‌ی ولایت دینی بر مسلمانان، علی(ع) است. مسلم با حذف علی(ع) از حاکمیت جامعه‌ی اسلامی بعد از رحلت رسول خدا(ص) جامعه در مسیری بهتر قرار نگرفت و به گفته‌ی مورخان اهل سنت، آن چند سالی که حضرت علی(ع) بر سرکار آمدند مردم دوباره اسلام زمان پیامبر(ص) را به یاد آوردند. به عنوان نمونه در تاریخ داریم که پس از جنگ جمل بعد از ۲۵ سال که صحابه‌ی پیامبر(ص) از علی(ع) فاصله گرفته‌اند بعضی از صحابه که همراه علی(ع) بودند به امامت آن حضرت نماز می‌خوانند. عمران بن حصین از صحابه‌ی پیامبر(ع) می‌گوید: «صَلَّى عَلِيٌّ عَلَيْنَا بِالْبَصْرَةِ فَقَالَ: ذَكَّرْنَا هَذَا الرَّجُلَ صَلَاةً كُنَّا نُصَلِّيْهَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (ص)» با علی(ع) در بصره نماز خواندیم، نماز او طوری بود که یادمان آمد نمازی را که با رسول خدا(ص) می‌خواندیم. [۲] چون در این مدتی که گذشته بود نماز هم به آن معنی واقعی‌اش از صحنه‌ی زندگی مردم خارج و به فراموشی سپرده شده بود، به طوری که شهاب‌الدین زهری از علماء اهل سنت و از تابعین می‌گوید: «دَخَلْتُ عَلِيَّ بْنَ مَالِكٍ بِدِمَشْقٍ وَ هُوَ وَحْدَهُ يَبْكِي»؛ در شهر دمشق به انس بن مالک [خدمت‌گذار رسول خدا] وارد شدیم و او به تنهایی در حال گریه بود. پرسیدم چرا گریه می‌کنی؟ گفت: «لَا أَعْرِفُ شَيْئًا مِمَّا كَانَ عَلِيٌّ عَهْدَ النَّبِيِّ فِي الْأَصْلَاةِ وَ قَدْ ضَيَّعْتُ» از آثار رسول خدا(ص) چیزی جز نماز نمی‌دیدم که آن را هم از بین بردند. [۳] و اعتراف دارد نمازی که در آن روز خوانده می‌شد سنخیتی با نماز پیامبر(ص) نداشته. محمد بن ادریس شافعی از وهب بن کیسان نقل می‌کند که می‌گوید: «كُلُّ سُنَّةٍ مِنْ سُنَنِ رَسُولِ اللَّهِ قَدْ خُيِّلَتْ حَتَّى الصَّلَاةِ» [۴] در طول دوران خلفا، تمام سنت‌های پیغمبر دستخوش تغییر شد، حتی نماز.

آنچنان همه چیز تغییر کرد که وقتی امیرالمؤمنین(ع) در هنگام خلافت، امام حسن(ع) را می‌فرستند که مردم را متذکر کند نماز تراویح را که به جماعت می‌خوانید بدعت است و ریشه در کتاب و سنت ندارد، مردم فریاد می‌کنند: «وَا سُنَّتَا عَمْرًا، وَ سُنَّتَا عَمْرًا» حضرت علی(ع) امام حسن(ع) را می‌خوانند که رها کن. ملاحظه فرمایید چگونه با وجود حضرت علی(ع)، در حالی که حجت الهی برای همه تمام بوده ولی جامعه حاضر نبود از آنچه در زمان خلفا به آن عادت کرده دست بردارد.

[١] - به الغدير، ج ٦، ص ١١٤ رجوع شود.

[٢] - صحيح بخاري، ج ١، ص ٢٥٥، حديث ٧٨٤.

[٣] - موطأ مالك، ج ١، ص ٩٣.

[٤] - الأم، ج ١، ص ٢٥٨.